

مقید کردند و به اعلان کلمه خلاف جاهد شدند.

و در این ایام نواب شاهزاده معظم محمد ولی میرزا والی سابق خراسان به ایالت یزد می‌پرداخت، چون از کار کرمان استحضاری کامل داشت به حضور حضرت خاقانی آمد که شرح حال قاسم خان عرضه دهد و کرمان را نیز ضمیمه یزد کرده منتظم سازد، و عبدالرضاخان یزدی ولد تقی خان بیگلربیگی سابقه یزد که به خدمتگزاری نواب والا معزز بود، چون از محاربات روسیه و تصرف بعضی بلاد و سرکشی حاکم کرمان مستحضر شد سر به خذلان برآورده و عیال نواب شاهزاده را از شهر بیرون کرده روانه طهران داشت و مجموع اندوخته و خزینه و دفینه سرکاری را به ضبط در آورد و مترصد ایالت و سرکشی گردید. بعد از مصالحه روسیه نواب والا عزم مراجعت به یزد نمود، در عرض راه محقق شد که عبدالرضا خان بدین خیانت پرداخته.

چون محمد قاسم خان دامغانی از امر یزد اطلاع یافت فرصت غنیمت شمرده به بهانه خدمت دیوان و تنبیه عبدالرضا خان، نواب عباسقلی خان را با سوار و پیاده کرمانی و افشار و بلوچ برداشته با جبروتی تمام قصد تسخیر یزد کرد، چاکران مازندرانی که از ملازمت ابراهیم خان به ملازمت فرزندش مورث و مجبور بودند، از وخامت مآل و سخافت رأی سردار کثیر الاقتدار دامغانی اندیشه کردند و با اعظم کرمان مشاوره گزیده همداستان شدند، و اهالی کرمان را به قتل عامی مجدد مهتد آمدند و به خلاف سردار موافق و موافق گردیدند، در منزل رباط شمس که دوازده (۱۲) فرسنگی یزد و منتهای خاک کرمان است توپخانه را بر روی ملتزمین رکاب حاکم خود بستند و مستعد پیکار نشستند. همراهان نیز اظهار عصیان را مهتد و محاربه را مستعد شدند، اردو به هم بر آمده هر یک به طرفی متفرق گردیده دست غارت برآوردند.

نواب عباسقلی خان که ناچار در دست سردار به خذلان گرفتار بود فرصتی غنیمت شمرده روی به فارس نهاده به خال بی همال خود فرمانفرمای فارس متوسل گردید، از آنجا حمایتی و رعایتی ندیده رأی به خدمت عم اکرم ملک آرای کرده به مازندران رسید، و محمد قاسم خان پریشان شده با ناله زیر و حالت زار و وفور غم راه بم گرفته چون راهش ندادند با سیستانیان روی به سجستان نهاد.

ذکر مأموریت نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه به انتظام امر یزد و کرمان و وقایع آن زمان

چون حقیقت این امور بر رأی جهان پیرای حضرت خاقان صاحبقران عرضه شد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی خراسان را به انتظام یزد و کرمان اشارت فرمود و آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه مازندرانی به استرداد اموال نواب شاهزاده معظم محمد ولی میرزا به یزد مامور شد. و نواب شاهزاده والی به دربار پادشاه قاجار آمده استعفا گزید.

و شجاع السلطنه با سواران جرار خراسانی به ظاهر یزد در رسید و در باغ دولت آباد نزول فرمود، عبدالرضاخان سراسیمه شده ناچار متحصن گردید و به اسباب قلعه داری و چاره کار خود پرداخت، سواره و پیاده به محاصره شهر یزد پرداختند و عرصه را به عبدالرضا خان به غایت تنگ ساختند. جمعی از اهالی یزد را با عریضه و پیشکش و افره روانه دربار خاقان کامکار کرد و این مخالفت را به سوء سلوک نواب والا والی یزد و اجماع عام محول داشت و تمام اعیان یزد استدعا به حکومت خان یزدی نمودند و دسته به دسته و فقره به فقره با عجز و الحاح و عریضه و پیشکش به دارالخلافه طهران آمدند، خاقان پوزش پذیر از جرایم خان یزد اغماض فرموده خلعت و فرمان حکومت به وی مرحمت کرد بلی:

رموز مملکت و ملک خسروان دانند

آقا محمد جعفر کاشانی تفنگدار خاقانی به یزد رفته نواب شجاع السلطنه را از محاصره یزد و قلع و قمع آن خاین حسب الامر اعلی منع کرد و شاهزاده نیز دست از محاصره باز داشته، به حکم خاقانی به صوب کرمان و نظم آن سامان روانه شد و حکومت یزد به نواب شاهزاده ظل السلطان مفوض و عبدالرضا خان به نیابت او رتق و فتق امور می کرد و آقا محمد حسن پیشخدمت اموال و ائقال نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالله خان گرفته به حضور حضرت پادشاه جم جاه آورده. و نواب شجاع السلطنه به جلال تمام وارد خارج کرمان گردید و به نظم و نسق امورات آن ملک پرداخت به لطف و عنف مردم را به خود خوانده کرمانیان از غایت

واهمه سر به طغیان بر آوردند، آقا علی نامی که نبیره نقی خان درانی معاصر وکیل زند بود سرخیل گروه اشرار گردیده دروب [۲۸۹] شهر را مسدود کرد و با تفنگچیان کرمانی به حفظ قلعه پرداخت. دوازده (۱۲) شبانروز از خارج و داخل هنگامه نبرد گرم بود و دیده فتنه بیدار و بی شرم، محمدحسین خان قاجار در آن گیرودار مقتول گردید و میرزا علی قلی ولد میرزا عبدالجبار کلارستاقی مازندرانی که پدر و پسر هر دو به وزارت ابراهیم خان مغفور مفتخر بودند در شهر به قتل رسید. آخر الامر به تدابیر آقا محمدحسن پیشخدمت که با میرزا علی قلی منسوب بود آن فتنه فرو نشست و شهر به تصرف درآمد.

و پس از چندی دیگر باره کرمانیان عزم خروج و طغیان کردند و در خانه شیخ حسن کرمانی که شیخ نجدی را فانی بود اجتماع کرده تمهید مقدمات شورش و یورش همی کردند. نواب اشرف والا استحضار یافته حکم بگرفتن مفسدین کرد، کلبعلی خان لک و هفت نفر از اعظام مقتول و مکحول شدند و شیخ صاحب خانه از خوف خود را به چاهی افکنده هلاک شد.

و پس از چندی نواب شجاع‌السلطنه، محمد قاسم خان دامغانی را به تدابیر صائبه به دست آورده روانه دربار حضرت خاقان صاحبقران کرده، در پیشگاه سیاست مستوجب عتاب و خطاب و دیده جهان بینش به کحل عمی مکحول شد. و وی جوانی به غایت تنومند و خوش پیکر و بلند قامت و زبنده منظر بود و صولتی تمام داشت بدان حالت کوری چندی به دامغان بزیست و درگذشت.

و شجاع‌السلطنه به حکومت و توقف کرمان مقرر شد و نواب شاهزاده اسمعیل - میرزا به ولایت خراسان معین و با میرزا موسی رشتی نایب به خراسان روی کرد، خوانین خراسان به خدمتش آمده اظهار چاکری کردند و نواب شاهزاده محمد قلی - میرزای مُلک آرای مازندران از نواب عباس قلی خان بن ابراهیم خان شفاعت کرده، خاقان صاحبقران از جرمش درگذشت و او را بدو بخشود.

اذکر وقایع سال یک هزار و دو بیست و چهل و سه هجری

و در پنجم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۳ هـ (// آوریل ۱۸۲۸ م) تحویل آفتاب به برج حمل اتفاق افتاد و چنانکه شیمه و شیوه پادشاهان ایران است جشن نوروزی آراسته شد و سر و برامرا و وزرا و عموم اهل حضور به خلعتهای سنگین و شاره‌های رنگین محلی و مزین گردید. و در بدو این سال جناب عبدالله خان اصفهانی دیگر باره به وزارت استیفای ممالک رسید و آصف الدوله به رسم سابق امیرالامرا و پسرش حسن خان سالار بار و حاجب بزرگ دربار شد.

در ذکر

تتمه وقایع امور آذربایجان

بعد از مصالحه با دولت روسیه و

ورود نواب نایب السلطنه از تبریز به طهران

بعد از مصالحه دولتین علیتین و وصول وجه مصالحه و رفتن ینارال بسقاویج به جانب تفلیس، نواب نایب السلطنه در مقام دلجوئی اهالی تبریز بر آمده از محال هشتروود ارقام مرحمت فرجام به عموم تبریزیان نگاشته و همه را از کار گذشته معذور داشته. خاینان خایف اطمینان پذیرفته خیالات تفرقه را به جمع بدل کردند و روی به استقبال موکب حضرت نایب السلطنه نهاده، گروه گروه و دسته دسته مورد الطاف و اعطاف خسروانه شدند؛ لیکن از ائانه دولت و سلطنت چیزی در تبریز بر جای نمانده بود چه جمیع توپخانه و قورخانه را برده بودند، الا پنجاه (۵۰) عراده توپ اردبیل و هیجده (۱۸) عراده که در خوی و اردوی بمانده بود، روسیه تتمه را

تصاحب و تصرف کرده به همراه داشتند و بیست و پنج هزار (۲۵۰۰۰) تنگ سربازی نیز در میان نبود، معامله دیوانی ولایت نپرداخته و کارهای رعیت ناساخته، امور رعایا و لشکری در نهایت اختلال. قطع نظر از این امور در باب تتمه معاهدات شرفیابی نایب السلطنه به حضور پدر والاگهر کمال ضرورت داشت لهذا به اذن امنای دولت قصد حضور حضرت خاقانی نمود و در چهارشنبه بیست و ششم شهر ذیحجه به حضور اعلی رسید و در مجالس خلوت و جلوت مورد توجهات بی‌کران گردید.

چون خواهش ینارال بسقاویج آن بود که در باب رد لنکران و ایروان حکمی مجدد از ایمپراطور اعظم باید و اولی آنکه نواب نایب السلطنه یا شاهزاده معظم محمد میرزا به نزد ایمپراطور رفته به تهنیت جلوس او اظهار مودت و خلوص نمایند احتمال رد ولایات خواهد بود، حضرت خاقان صاحبقران نیز به ماموریت نایب السلطنه و رفتن به پترزبورغ تمکین فرموده به تهیه این سفارت بهیه پرداختند.

تنبیه الله یارخان آصف الدوله

و چون جناب آصف الدوله الله یارخان در نقض عهد جهد داشتند و غالباً در منازعه با دولت روسیه اصراری همی نمودند و در معنی رای خود را صیانت می شمردند و این همه خطا به ظهور پیوست و حفظ تبریز را نیز نتوانست و گرفتار شد، حضرت خاقان صاحبقرانی تنبیه او را مایه انتباه امثال او شمرده، فرمان داد که نواب نایب السلطنه، آصف الدوله را خوانده بر مسندی فکنده نشانده به دست مبارک خود پای او را به زخم مجروح و مثقوب فرماید، لهذا چنین شد و پس از قرار و مدار امور نزدیک و دور حضرت خاقانی به بیلاقات شمیران فرموده به تفرج و شکار اشتغال می ورزید، و نواب نایب السلطنه مرخص و به جانب همدان و قلمرو علیشکر ترکمان حرکت فرمود.

و در هنگام مرخصی نایب السلطنه و مامور شدن به پترزبورغ تخت شاهانه از زر ناب که مینا شده بود با کمر خنجر گرانبها و شمشیر مرصع موسوم به جهانگشا که زیاده از یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان بهای داشت و نیم تاج پادشاهی و سایر

تدارکات از حضرت خاقان صاحبقران به شاهزاده داده شد و بنا بر یکی از شرایط و معاهده دولت انگلیس دویست هزار (۲۰۰۰۰۰) تومان برگردن اولیای آن دولت نهاده ایشان نیز دادند و اضافه کروور ناقصه شد.^۱

مع القصه نایب السلطنه مصمم سفر پطرزبورغ گردیده به تهیه و تدارک مشغول بود و در همدان شاهزادگان عراق محمدتقی میرزا حاکم بروجرد و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و همایون میرزا حکمران نهاوند به خدمتش شرفیاب شدند و همدان را به فرمایش پادشاه ذیشان حضرت خاقان صاحبقران به نواب [۲۹۰] فرخ سیر میرزا وا گذاشته بر فیل بزرگ زرین هودج که خاقان بی همال رکوب او را التفات فرموده بود سوار شده از همدان به مراغه و از آنجا روانه تبریز گردیدند و امیرزادگان و حکام آذربایجان به حضرتش آمدند.

۱. به موجب عهدنامه‌ای که میان دولت ایران و انگلیس در نوامبر ۱۸۱۴ م / ذیحجه ۱۲۲۹ هـ منعقد شده بود، به موجب فصل ششم در صورت بروز جنگ انگلیس‌ها باید قشونی مسلح به کمک ایران بفرستد و یا اینکه سالیانه تا خاتمه جنگ مبلغ دویست هزار تومان برای مصارف قشون به ایران پول نقد بدهد، مشروط بر اینکه در آن جنگ ایران پیش‌قدم نبوده و جنگ را اول شروع نکرده باشد. در ایام جنگ دوم ایران و روس، انگلیس‌ها در این باره عذرهای تراشیده و اظهار می‌کردند که ایران به جنگ اقدام کرده و دولت روس تقصیری نداشته و حکم جهاد علما را بر ضد دولت روس مستمسک قرار می‌دادند. جان ویلیام کی گوید: انگلیس‌ها در پی فرصت می‌گشتند که از زیر بار مسئولیت مواد ۲ و ۳ قرارداد نوامبر ۱۸۱۴ م که با دولت ایران داشتند فرار نمایند، در این هنگام آن موقع و فرصت فرار سید، مبالغ زیادی روسها به عنوان قرامت جنگ از دولت ایران مطالبه می‌نمودند و دربار فتحعلی شاه به هر وسیله‌ای متشبث می‌شد که پول پیدا کند. دولت انگلستان مانند یک صراف ماهر و موقع‌شناس که خود بدهی داشته باشد، حاضر شد از فلاکت و تنگدستی طلبکار خود که در دست یک طلبکار بی‌رحم مسکوری گرفتار بود استفاده نماید و خوب هم به موقع استفاده نمود. سر جان ملک دونالد از طرف دولت انگلستان حاضر شد دویست هزار تومان بدهد مشروط بر اینکه این دویست هزار تومان قیمت دو ماده از قرارداد نوامبر ۱۸۱۴ باشد و بالاخره دولت ایران از ناچاری حاضر شد اصلاحات و تغییرات لازمه در آن قرارداد به عمل آید یعنی مواد ۳ و ۴ قرارداد ۱۸۱۴ م / ۱۲۲۹ هـ لغو شد و متعاقب آن ماده ششم و هفتم قرارداد نیز ملغی می‌شد. (نقل از محمود محمود (۱/۲۷۶).

در بیان تفصیل وقایع خراسان بعد از نواب شاهزاده شجاع السلطنه و مأمور شدن نواب شاهزاده اسمعیل میرزا و مراجعت نواب امیرزاده هلاکو میرزا

در وقتی که نواب شجاع السلطنه عزیمت حضور حضرت خاقان داشت فرمان ایالت خراسان به نام نامی نواب امیرزاده هلاکو میرزای المقلب به بهادر خان صادر شد و برادر دیگرش نواب ارغون میرزا به حکومت سبزوار مأمور آمد و ترشیز را به نواب منگوقاآن میرزا وا گذاشته، میرعلی نقی خان عرب زنگویی حاکم طیس را در نزد او بگذاشته خود به طهران و قزوین آمده، و چنانکه مرقوم شد به یزد و کرمان رفته.

بعد از آمدن شجاع السلطنه و انقضای مدت سه ماه محمدخان قرائی حاکم تربت حیدریه چنانکه معهود و مجبول بود سر از ریقه خدمتگزاری در کشیده، خودسری آغاز کرده، چون رضا قلی خان کُرد زعفرانلو حاکم خبوشان که ایلخانی خراسان لقب داشت با محمدخان قرائی در مقام مخاصمه بود، نواب امیرزاده بهادر خان هلاکو میرزا را بر سر تربت حیدریه بردن خواست. شش هزار (۶۰۰۰) سوار از جمعیت خراسانی اجتماع کردند، رضا قلی خان و نجفعلی خان شادلو حاکم بزنجرد و صید محمدخان جلاایر حکمران کلات و بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز اتفاق کرده در رکابش به ماه صیام همین سال از ارض اقدس حرکت و در منزل ریاط سفید، امیرعلی نقی خان طیبسی و امیر اسدالله خان خزیمه حاکم قاینات در رسیدند و روی به تربت نهادند.

یار محمد خان افغان که از جانب کامران میرزا والی هرات در غوریان منتظر اشارتی بود، هم با دو هزار (۲۰۰۰) سوار افغان در دور تربت به اردو ملحق شد و یکی از منسوبان بنیادخان هزاره‌ای نیز به خواهش ایلخانی با هفتصد (۷۰۰) سوار به خدمت آمد.

محمد خان قرائی که مزوری بود مرائی عرصه جنگ بر خود ننگ دید به خدیعت و مکیدت پرداخت و بنای مراوده با نواب امیرزاده بهادر خان استوار کرده

به پیغامات مزورانه او را به فریفته، معروض داشت که: اگر بهادر خان مرا به دستخطی مطمئن کند و سخن خوانین را در باره من نپذیرد، سر قدم ساخته به خدمت خواهم آمد. نواب هلاگو میرزا دستخطی به دلجوئی او مرقوم داشته استدعای او را قبول کرد. وی همان نوشته را به خوانین فرستاده همه مأیوس شدند و پراکنده گشتند و نواب امیرزاده ناچار از دور قلعه تربت بر خواسته به عزیمت شهر مشهد همی آمد و فی مابین محمدخان و رضاقلی خان و سایر خوانین مجدداً کوس مواحدت بلند آوازده و عهد موافقت مستحکم و تازه گردید و سواران هزاره بتاخت و تاز حوالی ارض اقدس پرداختند.

و این واقعه به عرض امنای دولت ابد مدت رسید، نواب شاهزاده اسمعیل میرزا را که سابقاً والی ترشیز بود حاکم خراسان کردند و میرزا محمدرضای فراهانی کارگزار ایلخانی از طهران قصه بر نگاشت و در ریاط سفید این خبر مشتهر شد. خوانین همراه بهادر خان او را تنها گذاشتند و برفتند وی به مشهد آمده بماند.

و چون حقیقت این خبر یقین نبود رضاقلی خان، نواب امیرزاده اباقاآن میرزا را به والی‌گری برداشته در میان برادران تخم نفاق کشت. و نواب هلاگو میرزا را معزولاً و مجبوراً به خبوشان برده بعد از چندی توقف از آن کار پشیمان شده او را رها کرد. بهادر خان به ولایت سبزوار به نزد ارغون میرزا آمد، رضاقلی خان نیشابور و بلوکات را تصرف کرد و جعفرقلی خان ولد نجفعلی خان شادلو را که آماده بود به نیابت نیشابور مأمور داشت.

چون نواب اسمعیل میرزا به مشهد رسید و عیال شجاع السلطنه در ارک بودند و مستحفظین سبزواری داشته و سبزوار در دست امیرزاده ارغون میرزا بود، اسمعیل میرزا را به ارک راه ندادند، در خارج شهر توقف گزید.

و چون وجود امیرزادگان و اسمعیل میرزا مانعاً الجمع بود از جانب خاقان صاحبقران، حسین خان قاجار سردار قزوینی به سرداری خراسان رفته و اسمعیل میرزا به حضور آمد. حسین خان به مشهد رسیده شهر را به تصرف آورده بنشست، ولی سبزوار کماکان در دست ارغون میرزا بود. و در این ایام حسینعلی خان جوانشیر از جانب قزلباشیه کابل عرضیه به خدمت خاقان صاحبقران آورد و از راه سیستان به کرمان و از آنجا به طهران آمد. مقصود آنکه برادران فتیح خان افغان بعد از کور کردن

او هر یک در جانبی طغیان کرده از اولاد تیمور شاه تنی به دست آورده به ظلم و تعدی تصدی دارند.

و رنجید سکه هندو از مریدان سلسله بابانک شاه بر کشمیر تسلط یافته اهالی کابل و پیشاور استدعا کرده‌اند که شاهزاده بدان ولایت مأمور شود تا او را خدمت کرده با اعادی منازعه کنند. چون در این عرض مغزی نبود، خاقان مغفور او را وعده معاودت داد و او مراجعت از راه هرات را به خوف و خطر تغییر کرده حکمی به والیان سند نوشتن استدعا کرد، و امنای دولت مضایقه نکردند و از تزویرات او که مقصدی دیگر داشت غافل ماندند. و وی با فرمان پادشاه ایران به ولایت سند رفته خود را ایلچی دولت علیه ایران به خرج داد. و خاتمه حال او در مقام انساب مرقوم خواهد شد.

و در اواسط جمادی الاولی سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار (۱۲۴۴ هـ / نوامبر ۱۸۲۸ م)^۲ خاقان کامکار قصد زیارت معصومه قم کرد، پس از روزی چند عزیمت سلطان آباد که از شهرهای معظم و بناهای سپهدار مکرّم محمد یوسف خان سپهدار بود فرمود.

ذکر حرکت

حضرت شاهنشاه آفاق به جانب عراق و

۲۹۱۱] ورود به شهر سلطان آباد جدید

سپهدار عراق یوسف خان گرجی

یوسف خان گرجی حاکم و سپهدار افواج عراق امیری بزرگ از امرای دربار حضرت خاقان قاجار بود و در عراق شهری جدید بنیاد کرده به نام سلطان ایران، سلطان آباد نام نهاده بود و بلده‌ای بود از هر حیثیت در کمال جمال و برج و باره و

۱. ناسخ‌التواریخ: مردی از جماعت هند و از طایفه سکه مشهور به مریدان بابانک که رنجید نام داشت به جانب کشمیر تاختن کرده ... (۴۱۶/۱).

۲. لسان‌الملک سپهر سفر فتحعلی شاه به قم و سلطان آباد را ذیل وقایع سال ۱۲۴۳ هـ آورده است (ناسخ‌التواریخ، ۴۱۷/۱).

رسته بازارش در غایت متانت و حصانت اتمام یافته. حضرت شاهنشاه صاحبقران را در این سفر به دیدن آن شهر رغبتی افتاد افتخار او را عزیمت آن صوب فرمود و بعد از ورود به عرصه کزاز به آئینی:

که شاه غزنوی آید سوی سرای ایاز

آن یوسف مصر عراق را عزیز آفاق کرد و جناب سپهدار صداقت شعار که با شوکت قارن و ثروت قارون بود به حکم آنکه گفته‌اند:

العبد و ما فی یدہ کان لمولاده

به شکرانه توجه حضرت مالک الملک کل ما یملک و ما یعرف خود را از نقد و جنس و صامت و ناطق بر صفحه طوماری نگاشته و به پای رنج حضرت شاهنشاهی و نعل بهای سمند ظل الهی عرضه داده و بر منصفه ظهور نهاده، و در شهر سلطان آباد ندا کرد که:

مادام ایام توقف اردوی شهریاری در سلطان آباد اصلاً رسوم بیع و

شری مرعی نشود و هر کس را به هر چه حاجت و ضرورت افتد از

انبار سرکار سپهدار برده باشند و رطباً و یابساً اهالی سلطان آباد

نفروشند و نخزند و چیزی نیارند و نبرند.

لذا اگر کسی زیاده از مقدار احتیاج از انبار خانه سپهدار بر سبیل غارت و یغما آذوقه برده بود، پس از انقضای زمان توقف اضافات سیورسات بر جای بماند و حمل نتوانست.

گفتی حریصان فاقه زده اردوی حضرت شهریاری را سلطان آباد شهر مصر و سپهدار یوسف نام عزیز ایام بود که به بضاعت مزجات همگی را به کیل میل مرهون عواطف خود کرد و مشمول عوارف خود فرمود و با تمامی ملکزادگان خدمات تمام به ظهور آورد اعلی و ادنی را از خود راضی داشت حتی با آحاد لشکری تلافیات نمود و احدی از آن گروه را جای تحکی از مقامات تشکی نماند.

دارای ملک آرای قاجار یعنی خاقان صاحبقران کامکار از سیاق چاکری و رسوم خدمتگری وی غایت تراضی حاصل فرمود، و جناب یوسف خان را به لقب کدخدائی عراق ملقب و به اعطای نشان مکمل مصور به تمثال بی مثال مفتخر داشت و رقیبات او را که به رغبت عرضه حضور اقدس اعلی کرده بود به تیول ابدی

و سیورغال سرمدی مقرر فرمود؛ و پنج عراده توپ قلعه کوب و دو صد (۲۰۰) کس غلام علوفه خوار رکابی خاصه به محافظت شهر سلطان آباد مقرر شد و اشارت فرمود که: خندق عمیق که مخارج آن از دیوان سلطان صاحبقران ممضی شود بر گرداگرد شهر سلطان آباد ساخته و پرداخته شود.

چون بر مدارج جاه و جلال سپهدار عراق بیفزود و امور آن صفحات را چنانکه مصلحت وقت بود انتساق تمام داد، عزیمت مراجعت فرمود و در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه شهر طهران را از قَرّ ورود مسعود سپهر هشتم فرمود و خبر آمدن گریبایدوف^۱ در رسید.

**ذکر ورود ینارال گریبایدوف
سفیر دولت بهیه روسیه به دارالملک طهران و
حضور شاهنشاه صاحبقران
و سوء سلوک وی با عموم اهالی ملک ری و
ازدحام عوام و قتل گریبایدوف و
رهائی نایب او ملسوف**

چون مقرر شده بود که مصالحه نامه دولتین به واسطه سفرای معتبر از جانبین بدو سلطان عظیم الشان حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه خاقان و حضرت ایمپراطور اعظم نیکولای باولیح برسد، علی هذا از دولت روسیه ینارال گریبایدوف همشیره زاده ینارال مرشل بسقاویچ سردار گرجستان و قفقاز به سفارت ایران ممتاز گردید، وزیر مختار از دولت بهیه روسیه نیز لقب یافت و به ایران شتافت.

و این سفیر وزیر در منازعه و مصالحه حاضر و از امورات گذشته مطلع و خبیر بود، لهذا برای اتمام شرایط معاهده مصالحه به پترزبورغ رفته و مأمور به انجام عهد و پیمان و توقف در طهران آمد و تحف و هدایای ایمپراطوری را که چهل چراغهای بلور و ظروف و اوانی از قطعات سنگ یشم و سماق تراشیده بودند و نهایت تصنع

در آنها کرده داشتند با او فرستادند. و نظر علی خان افشار ارومی بعد از ورود به تفلیس از جانب حضرت ولیعهد بی تدلیس به میهمانداری او روانه و تا تبریز در غایت ترحیب و تفخیم با وی همراه همی آمد.

و بعد از رسیدن به حضور حضرت ولیعهد دولت ایران نواب نایب السلطنه و یک ماه توقف قونسل و نایب در تبریز معین کرده و بی استیذان از امنای دولت حضرت خاقان و مشاورت با ایشان از جانب خود کونسلی به گیلان فرستاده خود در کمال تجبر و تکبر راه دارالخلافه طهران را طی کرده با میهماندار افشار به حوالی شهر رسید. و در روز ورود او که یکشنبه پنجم شهر رجب المرجب هزار و دو بیست و چهل و چهار هجری (۱۲۴۴ هـ / ۱۱ ژانویه ۱۸۲۹ م) بود میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده ظل السلطان با محمدولی خان افشار قاسملو حسب الامر شاهنشاهی به استقبالش رفتند و به احترام تمام او را به شهر آورده در حوالی دروازه شاهزاده عبدالعظیم منزلی خالی دادند.

و بعد از ورود گریبایدوف سفیر و وزیر مختار دولت روسیه به امر حضرت شاهنشاه ایران میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و الله قلی خان قاجار دولو نایب نستقچی باشی و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی خاصه دیوان اعلی بدیدن ینارال گریبایدوف رفتند و با او به لوازم مهربانی پرداختند، و چنانکه رسم بود از جانب دولت اظهار مواحدت و یگانگی کردند. و پس از روزی [۲۹۲] دو سه چنانکه قاعده آوردن سفرای روم و فرنگ و روس به حضور حضرت خاقانی بود و مکرر تشریفات و تکریمات ایشان در سلک بیان مقرر و محرر شده، پیشکاران دربار خاقانی و کارکنان سرکار سلطانی به حضور مبارکش آوردند. و بر رسم معهود قبل از حضور لمحهای او را در کشیکخانه امرای دیوان جلالت بنیان نشانیده تکریمات و تکریمات به ظهور آوردند.

و او خود بدین قواعد متغیر و از مقام مأموریت به مرتبه آمریت تمایل داشت و این گونه رفتار را بی حرمتی و بی عزتی خود پنداشت و سخنان دلخراش می راند و بر آداب ادب و حرمت آستین استغنا بر می افشاند و به واسطه اتفاقات گذشته نهایت خیالای و مانیا در طبع و دماغ مخزون داشتی و ریشه تکبر و تجاسر در مزرعه تدبر و تجبر همی کاشتی.

اگر چه در آن سنوات من بنده نگارنده این گرامی نامه در ملک پارس همی بودم و از حقیقت این حال کماهو حقه استحضاری حاصل ننمودم، بر وجهی که مرفوم دیده‌ام و مذکور شنیده‌ام این گریبایدوف ایلچی روسیه را به جهت چیرگی نظام روسیه بر تبریز و آذربایجان تبختری عظیم و تکبری جسیم بوده و به وفق قوانین خواقین ترکستان با پادشاه ایران که اعظم از خاقان چین و افخم از خان توران زمین بوده رفتار و سلوک شایسته مرعی نمی نموده، چندانکه عقلای دوربین دقیق بدو اندرز و نصیحت کردند که از این گونه اتفاقات و از این دست امورات بسیار اتفاق افتاده که پادشاهان بزرگ وقتی مغلوب شده‌اند، و بر حسب اقتضای وقت به مصالحه آمده‌اند، چنانکه پطرکبیرا با آل عثمان و شرل دوازدهم را با پطرکبیر واقع شده و هلم جراً سلاطین را با سلاطین رفته است، از فرستادگان و سفرا و امرا و وزرا مداخله و مداخله در امور دولت خلاف ادب است، او را سودمند و دلپسند نمی افتاد و زبان به گفتار لاطایل همی گشاد. و امنای دولت کار او را به اغماض گذرانیدند و به خلاف ایتلاف رأی نمی زدند و جسارت‌های او را از حضرت خاقان همی نهفتند و خودسریهای وی را در پیشگاه شاهنشاه ایران به تصریح نمی گفتند.

و چون به مجلس همایون شاهنشاه قاجار فتحعلی شاه صاحبقران در آمد، چنان شنیدم که بر بساط مبارک که محل جبهه‌سائی سلاطین بزرگ و بوسه‌گاه شاهان سترگ بود خلع نعلین نکرد و از رمز فاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى غفلت ورزید و در خطاب و بیان خشونت پیشه کرد، و سخنان درشت راند. مع هذا شاهنشاه ایران که در جاه افراسیاب و در رای پیران را بنده خود نمی شمرد با وی ملاطفت و ملایمت مرعی داشت، درشتیهای او را به نرمی و سردیهایش را به گرمی پاسخ داد. حاضرین بارگاه چندانکه به اشارات خفیه و بیانات جلیه ینارال گریبایدوف را از این گونه سلوک با حضرت ملک الملوک ممانعت و مناصحت کردند از کمال غرور در آن جوان جسور تغییری حاصل نشد، از آنجا که فرستاده ایمپراطور روسیه بود و اتمام مصالحه را میانجی و میهمان دولت خاقانی شده به مفاد اَكْرُمُوا لِضَيْفٍ وَ لُوْكَانْ کافراً حضرت خاقان نکته‌دان سوءادب گریبایدوف را به نظر اغماض مستور می فرمود.

پس از روزی چند آغا یعقوب ارمنی که از خواجه سرایان حرمخانه خسروی و مشکوی مشکبوی کسروی بود و از مال دیوان مبلغی خطیر بر ذمه داشته و کارگزاران دولت از وی مطالبه می کردند پناه به حمایت ینارال گریبایدوف برده، چون در فصل سیزدهم صلح نامه مقرر شده بود که اسرای قدیم و جدید را که از عهد خاقان شهید به ایران آورده اند مسترد سازند، و یعقوب از ارامنه ایروان و از اسرای سپاه ایران بود خود را رسته و آزاد خواست و در نزد گریبایدوف اسباب فتنه و فساد را مسبب آمده، اسرای گرجستان را از زن و مرد اسماً و رسماً بر ایلچی عرضه کرد.

و حال آنکه جمعی از زنان بدین اسلام و نکاح خواص و عوام اندر آمده بودند و از ایشان اولاد داشتند و استرداد آنان کاری سخت صعب و در مذهب اسلام نیک بد بود. مع هذا بسیاری از آنان را به عنف و لطف بردند، و از آن جمله دو زن گرجیه مسلمه در خانه جناب آصف الدوله الله یارخان قاجار امیرالامرای دربار بودند و ینارال گریبایدوف هر دو را بخواست و ببرد و در خانه خود نگاهداشت. و آن دو زن به علمای شهر تهران پیغام همی کردند و به رجوع از ملت اسلام و بازگشت به آئین ارامنه رضا نمی دادند تا کار به جائی رسید که فرستادگان وی با یعقوب به خانه های خواص سر زده رفتندی و جستجوی زنان گرجیه کردند. و در شهر فتنه برخواست و خلائق از رفتار ایشان به علما و فضلا و مجتهدین تحکی و تشکی کردند و ضمناً از سکوت امنای دولت در این باب با پادشاه فلک جاه بدگمان شدند و با همه دل بد کردند.

قضات و مشایخ و سادات و مجتهدین را غیرت دین دامنگیر گشته با یکدیگر اتفاق گزیدند و در مقام چاره بر آمدند و به نزد ینارال گریبایدوف کس فرستاده پیغام دادند که ما را به مصالحه و منازعه دولتی رجوعی نیست، ولی در امورات شرعیه و قواعد دین و ملت نتوانیم ساکت بود، چه اگر بعد از این مصالحه کار چنان شود که ایلچیان روسیه زنان مدخوله اهل اسلام را به عنف و زور و زجر باز پس گیرند و اسرای گرجستان را از زمان کریم خان زند تا این سلطنت ابد پیوند و استدن جویند، اولاد و احفاد مسلمانان در دست روسیه خواهد افتاد و فتوری و قصوری تمام در کار ملت اسلام روی نهد، پادشاه اسلام حفظ ملک خود را کرده با روسیه مصالحه فرموده، ما نیز پیشوایان این دین مبین و حامیان و مروجان شریعت حضرت

سید المرسلینیم، بنا بر قواعد مذهب از این کار که در پیش گرفته مسامحه نتوانیم، چه عموم اهالی ایران بر ما بشورند و بلوای عام روی نماید و حاکم و محکوم و عالم و معلوم از میان برخیزد، صلاح در استرداد زنان مسلمه به صاحبان [۲۹۳] ایشان است.

چون فرستاده‌ی علما به نزد ایلچی روسیه رفته و این گونه سخنان به میان آورده، گریبایدوف بر آشفته و بدو دشنام گفته و به جوابهای درشت و عتابهای وقیح فرستاده را خایباً خاسراً بازگردانید. علما و سادات در جامع طهران اجماع کرده، افضل الفضلاء المجتهدین جناب حاجی میرزا مسیح را با خود موافقت داده به مخالفت ایلچی همدانستان شدند.

همانا اهالی شهر که غالباً مرید علما بودند بر گرد ایشان اجتماع کرده، ابواب دکاکین فرو بستند و مستعد احکام حکام شرع نشستند و مقصود علما مخوف و متنبه ساختن گریبایدوف و رد کردن زنان موصوفه بود، ولی چون ازدحام عوام از شهری و رستاقی به چندین هزار کس رسیده کار از دست امنای دولت و علمای ملت بیرون رفته بود و با صد هزار (۱۰۰۰۰۰) کس چگونه بر می آمدند، کارگزاران دولت در اصلاح این کار در ماندند.

القصد ازدحام عوام و غوغای تمام روی به ازدیاد نهاد و راه سرای گریبایدوف بر گرفتند و خانه او را که در خارج ارک سلطانی و قریب به قورخانه حضرت خاقانی بود احاطه کردند، چندانکه از جانب حضرت خاقان صاحبقران شاهزادگان و امرا به اصلاح امر و اسکات زید و عمر رفتند، چاره در آن بلوای عام و غوغای قیام نتوانستند و صریح گفتند که: اگر دولت به خلاف رأی ما فرمان دهد، جمهوراً از پادشاه روی برتابیم و با او نیز مدافعه کنیم.

ایلچی مزبور و همراهانش که قریب به دو صد (۲۰۰) کس می شدند چون این حال ملاحظه کردند درهای سرا بر بستند و با تفنگ و حربه به فراز بام برآمدند و تفنگ رها کردند، جوانی چهارده (۱۴) ساله هدف تیر اجل گردیده به خون خود در غلطید. چون خلق همراهان ایلچی را در قتل اهل اسلام بدین غایت دلیر دیدند در کمال جسارت بر اطراف عمارت پورش بردند و دست به آلات حرب آشنا ساختند. یعقوب ارمنی که مکرر با فرستاده‌ی مجتهدین سخنان مرتدانه پاسخ داده بود